



اعتبار پول و بحران اجتماعی

دکتر سعید معیدفر
دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

طرح مسئله:

در یکی دو دهه اخیر در جامعه ایران پول اهمیت زیادی یافته و مسائل اقتصادی در راس اولویتها و نیازهای مردم قرار گرفته است. داده‌ها در این سالها چه در پیمایش های ملی و چه در تحقیقات مستقل حکایت از آن دارد که توجه از اولویتهای فرهنگی و سیاسی در نزد مردم کاهش یافته و متقابلا به طور روزافزون بر اهمیت اقتصاد و رفاه افزوده شده است. در تحقیقی که اخیرا نیز انجام شده است اهمیت و اولویت مسائل اقتصادی به نزدیک ۸۰ درصد رسیده است. با اینکه عمده‌ترین رویکرد دولت نهم نیز رسیدگی به وضعیت اقتصادی و مشکلات مادی مردم و برقراری عدالت اقتصادی بوده است، با این حال نه تنها از اهمیت مسائل اقتصادی در نزد مردم کم نشده بلکه درصد آن نسبت به قبل افزایش نیز یافته است. جامعه‌شناسان نسبت به چنین پدیده‌ای به عنوان بحران ارزشهای اجتماعی می‌نگرند. از نظر آنان بایستی تعادلی در نیازهای جامعه در عرصه‌های مختلف وجود داشته باشد. در واقع، نیازهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در یک جامعه متعادل به نسبت مورد توجه مردم هستند و بایستی چندان میان این نیازها فاصله و شکاف جدی وجود داشته باشد. در غیر این صورت ما با یک بحران اجتماعی روبرو هستیم. وقتی در یک جامعه پول از اعتبار فوق‌العاده زیادی برخوردار شود، احتمالا در آن جامعه بحران مشروعیت ارزشها و هنجارها وجود دارد. در چنین شرایطی برای مواجهه با این بحران از پول به عنوان ابزار اعتمادسازی استفاده می‌شود، اما تاثیرات آن کوتاه مدت است و در پی آن بحران مشروعیت با شدت بیشتری تداوم می‌یابد.

چارچوب نظری:

بحث نظری درباره موضوع این مقاله را با مباحثی درباره نظم اجتماعی و مولفه‌های آن، اعتبار اجتماعی قدرت و پول و نیز تنوع و تحول ارزشهای اجتماعی در جامعه پی می‌گیریم.

۱ - میانی نظم و انسجام اجتماعی: یکی از نظریه‌پردازان نظم اجتماعی پارسونز است. از نظر او نظام‌های اجتماعی باید راه‌حل‌های چهارمسأله نظام‌های کلی را نهادی نمایند. اگر این مراحل تدوین نشود نظام از حیات باز می‌ایستد (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۲۱۳). با این وصف، نظم اجتماعی دارای چهار بعد شامل ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. دو بعد اولی وجوه سخت و اثباتی نظم کلان را تشکیل می‌دهند و دو بعد آخری وجوه نرم و اظهاری آن هستند. ذیلاً درباره این چهار بعد نظام اجتماعی توضیح داده می‌شود (چلبی، ۱۳۷۵: ۵۴).

نمونه بارز تجربی تعریف مفهومی بعد فرهنگی نظم، کتابخانه است. کتابخانه مظهر نظام منطقی جامعه است. در کتابخانه عمدتاً اندیشه‌ها ذخیره شده‌اند. مدرسه نیز مصداق تجربی نظام فرهنگی، اجتماعی جامعه است. در مدرسه اندیشه‌ها در روابط گفتمانی رد و بدل می‌شوند. واحد بسیط فرهنگ در مدرسه، معانی کنشگران است که به صورت روابط علی در تعاملات گفتمانی غالباً بین معلم و متعلم اعمال می‌شود.

نمود بارز تجربی تعریف مفهومی بعد سیاسی نظم، به شکل تقلیلی، کلانتری و زندان است. وسیله اصلی ارتباطی در این دو نوع واحد زور است. یعنی در کلانتری و زندان عمدتاً زور ذخیره شده و روابط غالب بین کنشگران از نوع روابط اجباری است.

نمود تجربی بارز تعریف مفهومی بعد اقتصادی نظم، بازار و بانک است. وسیله اصلی ارتباطی در این دو نوع واحد، پول است. یعنی در بازار و بانک ثروت مادی و پول ذخیره شده و روابط غالب بین

کنشگران از نوع روابط مبادله‌ای است. نمود تجربی بارز تعریف مفهومی بعد اجتماعی نظم، منزل و مسجد است. وسیله ارتباطی در این دو واحد تعهد و دوستی است. یعنی در منزل و مسجد به اصطلاح عمدتاً تعهد ذخیره شده است. به تعبیر دیگر این دو واحد مخزن وابستگی‌های متقابل مثبت و هنجارهای اجتماعی هستند. کنشگران در این دو واحد غالباً به تعامل اجتماعی با یکدیگر می‌پردازند. مضامین تعهدات در منزل و مسجد معمولاً سنت‌ها هستند.

روابطی که تاکنون برای این چهار نوع واحد برشمرده شد از نوع روابط غالب در این واحدها بودند. این بدان معنی نیست که روابط دیگری در این واحدها وجود نداشته باشد. مثلاً در منزل، تحت الشعاع روابط اجتماعی (برادری)، روابط قدرت، روابط مبادله‌ای و روابط گفتمانی نیز وجود دارند که غالباً از نوع، به ترتیب، موظف، نامتقارن گرم (ایثار) و گفتمانی اجتماعی هستند. در کلانتری تحت الشعاع روابط اجباری، غالباً روابط مبادله‌ای از نوع نامتقارن سرد، روابط اجتماعی از نوع روابط دیوانی و روابط گفتمانی از نوع گفتمانی سیاسی رایج است. در بانک، تحت الشعاع روابط مبادله‌ای سرد، (معامله)، غالباً روابط قدرت از نوع روابط محرک، روابط اجتماعی از نوع روابط صنفی و روابط گفتمانی از نوع روابط ابزاری وجود دارند. در مدرسه، تحت الشعاع روابط گفتمانی، روابط مبادله‌ای از نوع متقارن گرم، روابط قدرت از نوع روابط اقتاع شده و روابط اجتماعی از نوع روابط انجمنی بین کنشگران کم و بیش شایع است.

فرآهم می‌نماید و در عوض کلانتری در بعد سیاسی برای بانک ضمانت اجرا برای تصمیم‌گیری اقتصادی و امنیت مالی فرآهم می‌نماید. کلانتری برای منزل امنیت جانی و امنیت جمعی و ضمانت اجرا برای تصمیم‌گیری اجتماعی مهیا می‌سازد و در مقابل، منزل در بعد اجتماعی به حمایت اجتماعی از آن می‌پردازد و آن را از نظر هنجاری تامین می‌سازد.

منزل اصول اخلاقی را به کتابخانه می‌برد و به آن جهت‌گیری هنجاری می‌دهد و در همان حال کتابخانه در بعد فرهنگی به حمایت فکری از منزل می‌پردازد و به آن اجازه می‌دهد که به تعریض افق هنجاری خود بپردازد.

کلانتری در بعد سیاسی، امنیت فکری برای کتابخانه فرآهم می‌سازد و متقابلاً کتابخانه چارچوب اعتقادی کلانتری را تامین می‌نماید. بانک به عنوان مظهر اقتصادی برای کتابخانه تعقل‌گرایی ابزاری را به ارمغان می‌آورد و همزمان از کتابخانه ملاک‌های شناختی عقلانیت را دریافت می‌دارد. منزل نیز در بعد اجتماعی برای بانک اخلاق کار ارائه می‌نماید و در همان حال از آن بی‌طرفی اقتصادی را می‌آموزد و علاوه بر این مایحتاج خود را از طریق آن تامین می‌کند (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۳: ۸۲: ۸۱).

عامل اقتصادی (اقتصاد ناب)، طبق تعریف مزبور، غیر پایدار و غیر قابل تصور است، مگر اینکه حداقل تا حدی با سایر ابعاد اجتماعی ترکیب شود. به بیان دیگر، برای اینکه اقتصاد به صورت نظاموار بجا یابد، باید هنجاری شود، یعنی اینکه نهادینه شود. پس برای بقا که لازمه آن نوعی نهادینه شدن است، عنصر دیگری لازم است و آن چیزی جز

همان طور که پیداست، بانک در بعد اقتصادی برای کلانتری امکانات مادی

نقش نیست (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۹).

اگر جامعه در فاز اقتصادی باشد، نظم اجتماعی بیشتر متکی به پول و ثروت است و در صورتی که جامعه در فاز اجتماعی باشد، نظم آن بیشتر وابسته به تعهد است. در صورتی که جامعه بیشتر در فاز سیاسی باشد نظم آن بیشتر اتکا به زور دارد و اگر جامعه در فاز فرهنگی باشد، نظم آن بیشتر تکیه بر اندیشه دارد (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۶).

مرتن نیز دو بخش اساسی برای یک نظام اجتماعی در نظر می‌گیرد یکی اهداف نهادی شده و دیگری وسایل نهادی شده. از نظر او در یک جامعه می‌بایست هر دو بخش بطور یکسان مورد تأکید قرار گیرند. جامعه‌ای که در آن تأکید بیش از حد بر اهداف اجتماعی موفقیت و متقابلاً عدم تأکید لازم بر وسایل نیل به آن اهداف وجود داشته باشد، دچار یک نوع سوءیکپارچگی می‌شود (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۸). با این وصف، تعادل عبارت از توازنی است که ممکن است بین تأکید بر این دو جزء اساسی نظام اجتماعی به دست آید (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

حالت افراطی چنین وضعیتی (سوءیکپارچگی)، به طور منطقی، بی‌قانونی، عدم یکپارچگی و رهایی کامل فردیت خواهد بود (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۸). مرتن در بیان نظری این مطلب می‌گوید که هر زمان فردیت به حد افراط غلبه یابد و کسب موفقیت (مادی) تنها هدف مورد توجه باشد، آنگاه تغییری ظریف اما مهم اتفاق می‌افتد. قواعد رسمی، قدرت خود را در تنظیم امور از دست داده و احترام به مقررات به کلی ارزش خود را از دست می‌دهد، کيفرهای نهادی شده به عنوان یک وسیله نظم اجتماعی ضمانت خود را از دست

می‌دهند و نبوغ افراد به تباهی کشیده می‌شود (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۷).

۲- اعتبار اجتماعی قدرت و پول: بنا بر یکی از نظریه‌های مهم اولیه (نظریه هابز)، جامعه عبارت است از گونه‌ای از نظم که توسط گروهی از افراد بر سایرین تحمیل شده و تداوم آن توسط جبر و قوه قهریه، یعنی برقراری انضباط اجباری تضمین می‌شود (جانسون، ۱۳۶۲: ۳۱). نظریه هابز بر این فرض استوار است که افراد بشیر از نظر نیرو و قدرت بدنی هم‌تراز یکدیگرند. پس بنا بر اعتقاد وی، این تساوی نیروی بدنی، همراه با کمبود منابع مادی و اجناس مورد تقاضا از یک طرف و شهوت پایان ناپذیر بشر در تصاحب آنان از طرف دیگر، مفهوم خشونت همه گیر و مداوم را در «حالت طبیعی» توجیه می‌نماید. در چنین حالتی تشکیلات اجتماعی موظف به تسلط بر افراد و مهار کردن خشونت فطری آنان می‌باشد (جانسون، ۱۳۶۲: ۳۲). هابز ادامه می‌دهد که سلطان که پایبند قواعد و شرایط نانوشته حاکم بر رفتار افراد عادی نمی‌باشد، قدرتی بیش از هر یک از افراد جامعه در دست دارد. اما از آنجایی که وی از این قدرت برای عنان زدن بر رفتار کسانی که بالقوه تمایل به خشونت دارند استفاده می‌کند، پس اطاعت از فرامین وی در واقع برای همه افراد جامعه مفید خواهد بود (جانسون، ۱۳۶۲: ۳۲).

نظریه پردازان بعدی، با اعتقاد هابز به اینکه منابع مادی محدود است توافق دارند اما نظر وی را مبنی بر اینکه جدال بر سر مالکیت و استفاده از منابع محدود در نتیجه ایجاد جامعه مدنی از میان خواهد رفت، مردود شناخته‌اند. کارل مارکس، فیلسوف جامعه شناس آلمانی، ادعا کرد که برخی از اعضای جامعه

توسط جمع‌آوری ثروت و گسترش مالکیت خویش به سلطه بر سایرین نیز دست یافته و از آن برای ایجاد و حفظ نظامی غیر عادلانه و بی ثبات در جامعه استفاده می‌کنند. به اعتقاد وی تغییرات بطئی در شرایط مادی و اقتصادی جامعه بالمال بنیانهای اولیه قدرت اجتماعی را تضعیف و متزلزل ساخته و بناچار به ایجاد طبقات مشخص و در نتیجه، تعارض طبقاتی، منجر خواهد گشت. و طبقه اقتصادی جدیدی که در یک مرحله تاریخی متشکل از سرمایه داران و در مرحله‌ای دیگر، شامل زحمتکشان می‌باشد، دست به قیام خواهد زد و نظام اجتماعی نوینی را بدان گونه بنا خواهد ساخت که حافظ منافع خاص گروه جدید باشد (جانسون، ۱۳۶۲: ۳۳).

در مقابل این نظریه که عامل انسجام جامعه را استفاده از زور می‌شناسد، نظریه دیگری وجود دارد که علت بقای جامعه را وحدت ناشی از ارزشهای مشترک می‌داند. شاید بتوان فلسفه سیاسی خاصی را که ماکس وبر پایه گذاری کرده و در حال حاضر توسط تالکوت پارسونز نشر و تبلیغ می‌شود، به عنوان پاسخی به کارل مارکس تعبیر کرد. وبر و پارسونز این دیدگاه را که سازماندهی اجتماعی خود باعث بروز نابرابریها و ایجاد طبقات اجتماعی یا اقتصادی متفاوتی می‌گردد، کاملاً نفی نمی‌کنند. آنچه در این پندار مورد قبول واقع نمی‌گردد این ادعاست که ساخت جامعه به خاطر بهره برداری از قوه قهریه توسط اقلیتی برای تسلط بر اکثریت افراد جامعه ایجاد شده است. در مقابل، نظریه جدیدتر بر این نکته تأکید دارد که جامعه در واقع «اجتماعی اخلاقی» است، به این معنی که جامعه از گروهی از افراد

بشر تشکیل یافته که درباره ارزشهای خصوصی اتفاق نظر دارند و درباره آنچه درست یا نادرست انگاشته می‌شود به یکسان می‌اندیشند. این ارزشها به نوبه خود نابرابریهای موجود در سازمان اجتماعی را مشروعیت بخشیده و آنها را برای افراد جامعه اخلاقاً قابل پذیرش می‌نمایند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۵).

پارسونز، به عنوان یکی از معتقدین بنام این طرز تفکر، به طور کامل منکر حقانیت نظریه جبر می‌شود. در مقابل، وی معتقد است که ایجاد یک جامعه ممکن نیست مگر اینکه تمام افراد بالغ اصولی را مورد قبول قرار دهند که براساس آنها نحوه تقسیم کار برای همه قابل درک و تحمل شود. وی نوشته است: «اجتماعی که سازمان سیاسی و استحکام نسبی یافته است، بوضوح نوعی اجتماع اخلاقی نیز تلقی می‌شود زیرا اعضای آن به معیارها، ارزشها و فرهنگی مشترک معتقد هستند. بدین گونه، ارزشها الگوی اجتماعی‌ای هستند که در حد پذیرششان توسط گروهی از افراد، مبنایی برای ایجاد انتظارات مشترک و معیاری برای هدایت و تنظیم رفتار فراهم می‌کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۷).

بشر تشکیل یافته که درباره ارزشهای خصوصی اتفاق نظر دارند و درباره آنچه درست یا نادرست انگاشته می‌شود به یکسان می‌اندیشند. این ارزشها به نوبه خود نابرابریهای موجود در سازمان اجتماعی را مشروعیت بخشیده و آنها را برای افراد جامعه اخلاقاً قابل پذیرش می‌نمایند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۵).

پارسونز، به عنوان یکی از معتقدین بنام این طرز تفکر، به طور کامل منکر حقانیت نظریه جبر می‌شود. در مقابل، وی معتقد است که ایجاد یک جامعه ممکن نیست مگر اینکه تمام افراد بالغ اصولی را مورد قبول قرار دهند که براساس آنها نحوه تقسیم کار برای همه قابل درک و تحمل شود. وی نوشته است: «اجتماعی که سازمان سیاسی و استحکام نسبی یافته است، بوضوح نوعی اجتماع اخلاقی نیز تلقی می‌شود زیرا اعضای آن به معیارها، ارزشها و فرهنگی مشترک معتقد هستند. بدین گونه، ارزشها الگوی اجتماعی‌ای هستند که در حد پذیرششان توسط گروهی از افراد، مبنایی برای ایجاد انتظارات مشترک و معیاری برای هدایت و تنظیم رفتار فراهم می‌کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۷).

ارزشها، همچنین، وظیفه تبیین سمبولیک وضعیتهای گوناگون را برعهده می‌گیرند، زیرا بشر میل دارد که تصور کند که رفتار وی دارای مفهومی معنوی بوده و صرفاً به جهت تامین نیازهای جسمی وی بروز نمی‌کند و ارزشها، با کیفیت بخشیدن به اعمال انسان اجتماعی به طریقی منظم و سیستماتیک، این نیاز وی را ارضا می‌کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۸).

گاه ما چنان از تقسیم کار سخن گفته‌ایم که گویی آن را هدف غایی سازمان اجتماعی و نه سنگ نخست

نیازهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در یک جامعه متعادل به نسبت مورد توجه مردم هستند و نبایستی چندان میان این نیازها فاصله و شکاف جدی وجود داشته باشد، در غیر این صورت ما با یک بحران اجتماعی روبرو هستیم

واقعیت دارند و مضافاً اینکه به ترتیبی خاص نیز طبقه بندی می‌شوند. یکی از محققین اعتقاد دارد که نیازهای بشر به ترتیب زیر طبقه بندی شده اند:

- ۱- نیازهای جسمی (آب، غذا، امور جنسی) ۲- امنیت (نظم، پیش بینی آینده و اعتماد بر محیط) ۳- عشق، محبت و احساس وابستگی به محلی خاص
- ۴- احترام به نفس ۵- تحقق آرمانها (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۸ و ۳۹).

ارزشها، به عنوان تعبیراتی سمبولیک از واقعیتها، باید مقبولیت عمومی کامل و مطلق یابند تا بتوانند مؤثر واقع شوند، زیرا در غیر این صورت تضعیف و احیاناً نابود خواهند شد. در این رابطه، عملکرد ارزشها مشابه عملکرد جبر می‌باشد: هم جبر و هم ارزش اجتماعی باید نیروی منحصر بفرد در کنترل جامعه باشد تا بتواند دوام یابد (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۰).

در مقابل، نظر دیگری نیز وجود دارد که قدرت و اعتبار را ناشی از روابطی که مشروعیت دارند تلقی می‌کنند. در این زمینه، پارسونز معتقد است که چهار نوع کنترل و نظارت اجتماعی وجود دارد که هر یک روش بخصوصی از روابط متقابل اجتماعی را بکار می‌گیرد. این چهار نوع کنترل عبارتند از:

- ۱- تامین مزایای اقتصادی (مثلاً استفاده از پول به عنوان وسیله مبادله)
- ۲- استفاده از قدرت بوسیله تهدید بکار بردن قوه قهریه.
- ۳- استفاده از تشویق یا اعمال نفوذ
- ۴- توسل به وجدان افراد از طریق مطرح ساختن معیارهای درست و نادرست در یک سیستم اخلاقی.

قدرت به عنوان وسیله‌ای برای کنترل اجتماعی، بی شباهت به پول رایج در یک کشور نیست، زیرا مقبولیت هر دو وابسته

موفق به شناسایی و علاج چنین وضعی نشوند، آنگاه جامعه با انقلاب مواجه خواهد شد، مگر اینکه شرایط ویژه‌ای آن را مهار کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۵۱ و ۵۲).

۲- تنوع و تحول ارزشها: رونالد اینگلهارت در کتاب "تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی" با توجه به سلسله مراتب ارزشی مازلو ارزشهای اجتماعی را به دو دسته مادی و فرامادی تقسیم کرده و می‌گوید: با توجه به ناامنی جانی و مالی دوران جنگ جهانی دوم، در جوامع غربی ابتدا ارزشهای مادی به شدت مورد تاکید قرار گرفت. اما طی دو دهه پس از آن، ارزشهای مردم از تأکید کامل بر رفاه مادی و امنیت جانی به سوی تأکید بیشتر بر کیفیت زندگی تحول یافته است (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۳). امنیت اقتصادی و جانی مسلماً هنوز هم در غرب دارای ارزش مثبت هستند، اما اولویت نسبی‌شان کمتر از گذشته شده است (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۳).

در واقع، از دهه ۶۰ میلادی همگام با جایگزینی جمعیت، تحولی تدریجی اما فراگیر از اولویت‌های مادی حاکم به سوی اهداف فرامادی در ارزش‌های این مردم واقع گردیده است. یکی از پیامدهای این تحول در این جامعه تأکید کمتر بر رشد اقتصادی است، به همراه اهمیت بیشتر به حفاظت از محیط و حفظ کیفیت زندگی و حتی در صورت ضرورت، به بهای کاهش رشد اقتصادی (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۶۱).

جوامع پیشرفته صنعتی به سوی تحول تدریجی از تأکید بر امنیت اقتصادی و جانی به تأکید بیشتر بر تعلق و دلبستگی به دیگران، ابراز نظر فردی و کیفیت زندگی پیش می‌روند. علت این تحول را می‌توان در سطح

و استفاده از زور نیست، و این اعتماد تنها می‌تواند براساس نظام حاصل از ارزشهای مشترک بنا گردد (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۴).

نوع سوم تعارض اجتماعی از جدال بین افرادی ناشی می‌شود که در طبقات اجتماعی مختلفی قرار گرفته‌اند. این جدالها معمولاً بر سر نحوه توزیع منابع و کالاهای محدود و یا سوء استفاده طبقه حاکمه بروز می‌کنند. اما نظام ارزشی نقشی اساسی در ممانعت از بروز اینگونه تعارضات را برعهده دارد. نظام ارزشی تقسیم طبقاتی جامعه را تبیین و توجیه می‌کند و در همان حال،

اگر جامعه در فاز اقتصادی باشد، نظم اجتماعی بیشتر متکی به پول و ثروت است و در صورتی که جامعه در فاز اجتماعی باشد، نظم آن بیشتر وابسته به تعهد است. در صورتی که جامعه بیشتر در فاز سیاسی باشد نظم آن بیشتر اتکا به زور دارد و اگر جامعه در فاز فرهنگی باشد، نظم آن بیشتر تکیه بر اندیشه دارد

بوسیله روشهایی نظیر ایجاد امکانات مساوی برای پیشرفت، آزادی حرکت بین طبقات، پذیرش اعضای جدید در هر طبقه و یا برقراری موسسات خیریه در کاهش احتمال بروز تعارض می‌کوشد. هر گاه تعارضی پدیدار شود، اربابان اعتبار دست به اعمالی برای تسکین آن می‌زنند. اما بی‌تردید تنها علاج برای این قبیل تعارضات ایجاد تحولات اجتماعی در نظام ارزشی یا تقسیم کار و یا هر دو با هم است؛ و البته در زمانی که چنین تحولاتی در شرف وقوع هستند، رکود قدرت در نظام موجود راه می‌یابد که استفاده از زور را در تداوم نظم اجتماعی ضروری می‌سازد. اگر ارباب اعتبار

به اعتماد و اطمینان افراد است. پارسونز اظهار نظر کرده است که «پایه اولیه ارزش پول اعتماد عام به این است که انتظارات افراد در باره قابلیت تولید جامعه جامعه عمل خواهد پوشید.» وی ادامه می‌دهد که طریقه عملکرد قدرت در جامعه شباهت فراوان به نحوه گردش پول دارد. پول رایج در یک واحد اجتماعی عبارت است از قابلیت آن واحد برای بدست آوردن کالا و خدماتی که به آنها نیاز دارد. و قدرت یک واحد اجتماعی نیز قابلیت آن برای تحقق اهداف اعضای آن بوسیله اصرار بر انجام وظایفی نظیر نظام وظیفه، احترام به قراردادهای و اطاعت از رهبری حاکمه

می‌باشد. به گفته پارسونز نظام قدرت، همانند نظام پولی، «متکی بر تمایل مستمر افراد جامعه به سپردن موقعیت خود در حیطه مصلحت عمومی، به یک روند غیر مشخصی است که در آن تصمیمات الزام آور گرفته می‌شود؛ بی آنکه اعضای جامعه در موقعیتی قرار داشته باشند که مستقیماً آن تصمیمات را کنترل کنند». در واقع، قدرت و پول در نظامی که بر پایه اعتماد و اطمینان عمومی استوار است، قابل توسعه و گسترش است (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۲ و ۴۳).

اعتماد به نظام حاکم بر جامعه برای مؤثر و قابل قبول بودن قدرت و پول رایج بی اهمیت‌تر از ذخیره طلا

بی‌سابقه امنیت اقتصادی و جانی که به طور کلی پس از جنگ جهانی دوم در این کشورها گسترش یافته است و نیز در ظهور دولت رفاه عمومی جستجو کرد. در حالی که نسل‌های گذشته نسبتاً مایل به قربانی کردن استقلال فردی در مقابل امنیت جانی و اقتصادی بودند، اکنون در جوامع پیشرفته صنعتی این نوع از امنیت امر مسلم و بدیهی پنداشته شده، بیشترین اهمیت را به آزادی بیان در کار و در زندگی سیاسی نشان می‌دهند (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

در این زمینه به تغییر اولویت‌های مردم آلمان از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰ به عنوان یکی از نمونه‌های این تحول توجه شود. از نمونه‌های معرف ملی پرسیده شده "به نظر شما کدام یک از چهار آزادی مهمتر از بقیه است؟ آزادی بیان، آزادی مذهب، رهایی از ترس، رهایی از فقر؟" در سال ۱۹۴۹ که بازسازی پس از جنگ تازه شروع شده بود، رهایی از فقر با فاصله زیاد از دیگر گزینه‌ها، گزینه اول بود. اما در سال‌های بعد، آلمان با سرعتی باور نکردنی از فقر نجات یافته و به رونق اقتصادی دست یافت. در ۱۹۵۴ رهایی از فقر هنوز با فاصله اندکی از دیگر گزینه‌ها جلوتر بود، اما در ۱۹۵۸، مردم آزادی بیان را بیش از مجموع سه گزینه دیگر انتخاب کردند (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۷۹).

با این وصف، اکنون این دگرگونی‌های فرهنگی است که مسیر جامعه پیشرفته را تعیین می‌کند، و از اهمیت معیارهای اقتصادی کاسته شده است.

داده‌های آماری طرح‌های ملی درباره اولویت نیازها در تحقیقی که در سال ۱۳۷۴ انجام

شده است، از نمونه‌ای از افراد در ۷ مرکز استان کشور سوال شده "تا چه حد موافقتی که بگوئیم این روزها همه دنبال پول هستند؟" ۷۷/۳ درصد افراد به این سوال پاسخ مثبت داده‌اند و معتقدند همه دنبال پولند و تنها ۷/۶ درصد افراد مخالف این نظر بوده‌اند و بقیه نیز تاحدودی با این نظر موافق بوده‌اند. در همان تحقیق از افراد خواسته شده تا سه مشکل عمده جامعه را نام ببرند. در پاسخ به این سوال ۲۲/۹ درصد افراد نمونه تورم، ۱۵/۵ درصد نارسایی‌های اقتصادی، ۱۲/۳ درصد بیکاری، ۸/۲ درصد کمبود مسکن و ۲/۴ درصد گرانفروشی را به عنوان مشکل عمده ذکر کرده‌اند. در مجموع، ۷۱/۳ درصد مشکلات اقتصادی را به عنوان مهمترین مشکل جامعه ذکر کرده‌اند. ۲۱/۵ درصد نیز مشکلات سیاسی، اجتماعی و ۷/۲ درصد نیز مشکلات فرهنگی را برشمرده‌اند. همانطور که ملاحظه می‌شود تقریباً در آن سال نزدیک سه چهارم افراد نمونه مهمترین مشکل جامعه ایران را مشکلات اقتصادی دانسته‌اند و پول را به عنوان رویکرد اصلی جامعه ذکر کرده‌اند که همه به دنبال آن هستند.

اما در سال ۸۲ در تحقیق ملی تحت عنوان ارزشها و نگرشهای ایرانیان که از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سطح کلیه مراکز استان کشور انجام شده است، در پاسخ به این سوال که "مهمترین مشکل کشور را چه میدانید؟" ۲۰/۶ درصد افراد نمونه بیکاری و ۴۷/۱ درصد نیز سایر مشکلات اقتصادی را به عنوان مهمترین مشکل جامعه ذکر کرده‌اند. ۱۰ درصد نیز مشکلات سیاسی و حکومتی و ۹/۱ درصد نیز مشکلات اجتماعی و ۲/۸ درصد نیز مشکلات

فرهنگی را مهم دانسته‌اند. همانطور که ملاحظه می‌شود در مجموع، ۷۷/۷ درصد افراد نمونه مشکلات اقتصادی را به عنوان مهمترین مشکل جامعه ایران در سال ۸۲ ذکر کرده‌اند.

اما در سال جاری یعنی ۸۶ (شهریورماه)، در یک بررسی در شهر تهران، ۷۶/۵ درصد افراد نمونه مهمترین مشکل کشور را اقتصادی، ۱۶/۷ درصد مشکل اجتماعی، ۲/۵ درصد مشکل سیاسی و ۴/۳ درصد مشکل فرهنگی را مهمترین مشکل جامعه ایران دانسته‌اند. در این بررسی، در زمره مشکلات اقتصادی، ۳۱/۲ درصد مشکل اشتغال، ۲۰/۹ درصد گرانی، ۱۴/۹ درصد مشکل مسکن و ۹/۶ درصد سایر مشکلات اقتصادی را مهم دانسته‌اند.

تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری

اگر در فاصله اولین بررسی (سال ۷۴) تا آخرین بررسی (۱۳۸۶)، یعنی ۱۲ سال را در نظر بگیریم، همانطور که ملاحظه می‌شود چندان تغییری در رده‌بندی مشکلات کشور در حوزه اقتصادی دیده نمی‌شود و در طی این سالها مشکلات اقتصادی در صدر همه مشکلات و با فاصله بسیار زیادی از آنها قرار دارد. (مشکلات اقتصادی ۷۱/۳ درصد در سال ۷۴، ۷۷/۷ درصد در سال ۸۲ و ۷۶/۵ درصد در سال ۸۶ است). در واقع در این سالها نه تنها مشکلات اقتصادی کاهش نیافته، بلکه تاحدودی افزایش نیز یافته است.

در اینجا دو فرض وجود دارد. اول این که کشور در این سالها از نظر اقتصادی پیشرفتی نداشته و وضعیت رفاهی و اقتصادی مردم تغییری نکرده باشد. دوم این که عدم تعادلی در نظام

اجتماعی جامعه رخ داده باشد و بدلیل ناپایداری‌های نظام، و ناکامی در تحقق سایر ارزشهای اجتماعی، همچنان در این سالها بر ارزشهای اقتصادی تاکید می‌شود.

در ارتباط بسا فرض اول، اگر آمار و ارقام اقتصادی در این سالها مرور شود قطعاً وضعیت رفاهی، سبک زندگی و معیشتی افراد جامعه بهتر از دهه اول پس از جنگ شده است و انتظار می‌رود همانطور که اینگهارت پیش‌بینی کرده است، بتدریج اهمیت پول و اقتصاد در جامعه ما کمتر شده باشد. اما علی‌رغم بهتر شدن وضعیت رفاهی، سبک زندگی و معیشتی مردم خصوصاً در کلان‌شهر تهران، همچنان مسائل اقتصادی با فاصله بسیار زیاد از سایر مسائل و در صدر توجه مردم قرار دارد و از اهمیت آن در این سالها به هیچوجه کاسته نشده است.

با این وصف، به نظر می‌رسد فرض دوم صحت داشته باشد. در واقع، تاکید مستمر مردم بر ارزشهای اقتصادی و کمتر توجه نمودن بر سایر ارزشهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ایران و به عبارت دیگر در جا زدن در یک دوره متمادی در حوزه ارزشهای اقتصادی و عدم عبور از آن، ناشی از عدم تعادل ساختاری نظام اجتماعی کشور و یا بحران ارزشهای اجتماعی است. در چنین شرایطی است که پیشرفتی در جامعه به سوی هدفی مشخص و از مرحله‌ای به مرحله بالاتر صورت نمی‌گیرد و نظام اجتماعی قادر نیست تحولات ایجاد شده در محیط خود را پاسخگو باشد. بنابراین، مشکلات مستحدثه و روزافزون در محیط نظام اجتماعی تلنبار شده و پاسخی به آنها داده نمی‌شود.

این امر در دراز مدت برای یک جامعه بسیار خطرناک است و می‌تواند موجب ناپایداری‌های سیاسی، اجتماعی شود. امروز با تحولات وسیعی که در جهان در عرصه‌های علمی، فرهنگی، ارتباطی و نیز سیاسی و اجتماعی بین‌المللی صورت می‌گیرد، نظام‌های اجتماعی در معرض چالشهای جدی قرار دارند و پیوسته در محیط خود با بحران روبرویند. عدم پاسخگویی مناسب به این تحولات در عرصه‌های مختلف و ناتوانی یک نظام اجتماعی در تعادل بخشی به ارزشهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و توقف آن در نازل‌ترین بخش یعنی اقتصاد که ویژگی جوامع عقب مانده یا در مراحل اولیه گذار به توسعه است، نشانه یک بحران عمیق اجتماعی است.

همانطور که در مبحث نظری گفته شد جامعه‌شناسان تاکید بر یک بخش از نظام اجتماعی و عدم تاکید بر سایر بخشها در یک دوره زمانی طولانی در یک جامعه را ناشی از ناکارآمدی آن نظام در پاسخگویی به تحولات روزافزون در محیط آن نظام می‌دانند و از آن به عنوان عدم تعادل ساختاری یا به عبارت دیگر بحران اجتماعی یاد می‌کنند. یک جامعه در طول زمان و در واکنش به تحولات محیطی بایستی تغییر یابد. در مدل پارسونزی، هر نظام اجتماعی دارای چهار ارزش اساسی است. اولاً یک جامعه در حالت عادی بایستی با کمی تفاوت، بر هر چهار ارزش تاکید داشته باشد. تاکید بیش از حد بر یک ارزش و عدم تاکید و یا تاکید بسیار کمتر بر سایر ارزشها نشانه بی‌تعادلی است. البته جوامعی که در مسیر تحولات سریع هستند ممکن است در مراحل زمانی و تا مدتی بر یکی از ارزشها

(منظور ارزشهای مادی است) تاکید بیشتر داشته باشند، اما ادامه این شرایط برای مدتی طولانی حاکی از ناتوانی آن جامعه در حل مشکلات آن حوزه و عبور به مراحل بالاتر و تاکید بر سایر ارزشهاست. از سوی دیگر، جامعه‌ای که دچار عدم تعادل ساختاری شده و قادر نیست مشکلات خود در بخشهای دیگر را مرتفع سازد و موجبات تقویت ارزشهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را در مردم فراهم آورد، ناچار از تاکید بر ارزشهای مادی یا اقتصادی است. اینگهارت نیز معتقد است به واسطه جنگ و ناامنی‌های زیستی و معیشتی در اروپای دهه ۴۰ و ۵۰، در این دو دهه در جوامع مزبور بر ارزشهای مادی تاکید بیشتر می‌شد. اما بتدریج، تاکید بر این ارزشها کمتر و کمتر شد تا این که از دهه ۶۰، به طور بارزی تاکید بر ارزشهای فرامادی اهمیت یافت و از اهمیت ارزشهای مادی کاسته شد. ■

فهرست منابع:

- اسکیمور، ویلیام، ۱۳۸۵، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه علی‌محمد حاضری و دیگران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی، قم.
- اینگهارت، ۱۳۸۲، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، انتشارات کویر، تهران.
- جانسون چالمرز، ۱۳۶۳، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- چلبی مسعود، ۱۳۷۵، جامعه‌شناسی نظم، نشر نی، تهران.
- دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، ارزشها و نگرشهای ایرانیان، موج دوم.
- محسنی منوچهر، ۱۳۷۵، بررسی آگاهیهها، نگرشها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در ایران، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.